

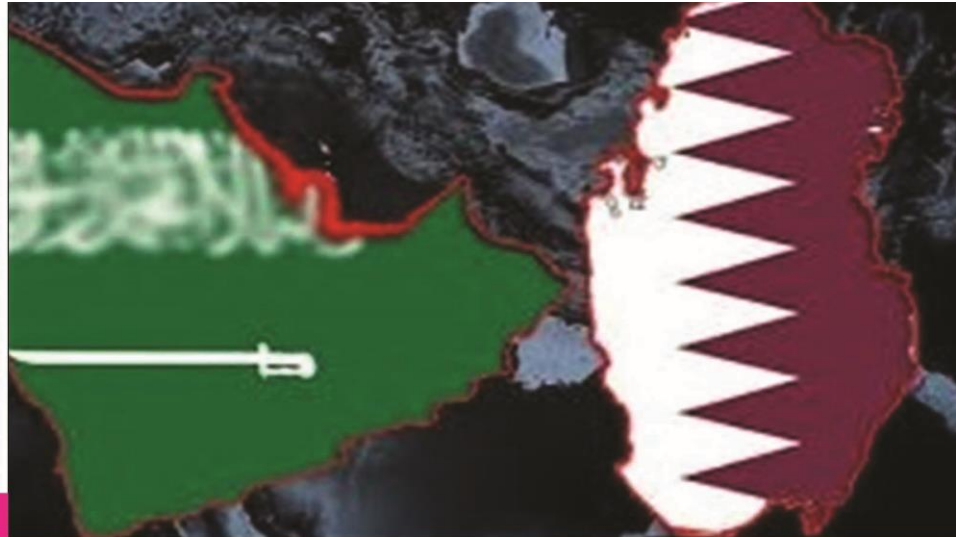


مرکز تحقیقات استراتژیک
معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی

گزارش

شماره ۳۰۳

تیر ۱۳۹۶



سید جواد طاهایی
مرکز تحقیقات استراتژیک

جمهوری اسلامی ایران و روابط قطر - عربستان

مقدمه

آیا قطر در نتیجه فشارهای کنونی ناچار به بازگشت از مسیر خود می‌شود؟ در شرایط کنونی، اصلی‌ترین هدف ایران در برابر قطر چیست؟ اصلی‌ترین خواست قطر از ایران چیست؟ با توجه به اینکه عمده درخواست‌های ریاض از دوحه شامل قطع رابطه با ایران و دیگر بندهای مربوط به ایران، قطع رابطه با اخوان المسلمین، تعطیلی شبکه الجزیره، و بستن پایگاه نظامی ترکیه می‌شود. چگونه می‌توان این درخواست‌ها از قطر را در قالب یک مجموعه (پکیج) تحلیلی درک کرد؟

تاکنون قطر سیاست مستقلی را در برابر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و در راس آنها عربستان سعودی پیش برده است. یک ابزار مهم محقق شدن این سیاست، گسترش نفوذ و توان تأثیرگذاری این کشور علاوه بر کانون‌های غیربحرانی مثل اقتصاد و ورزش کشورهای اروپایی، تأثیرگذاری در کانون‌های بحرانی منطقه بود. برای مثال قطر جدا از متحدانش، جنگ نیابتی ویژه خود را در مناطق

تنش‌زده خاورمیانه پیش برد که تشکیل و تجهیز گروه‌های بنیادگرا از اجزای ثابت آن بوده است. با این حال، اساس چنین سیاستی، بازنگه داشتن کانالها به همه جهات بود. بعبارت دیگر، استلزام چنین سیاستی گسترش مناسبات بسوی همه جهان، صرفنظر از تعارضات درون آن است. در این راه، بنحوی خیلی مهم، برای قطر خود روابط مهمتر از نتایج آن بود. از آمریکا تا ترکیه و از ایران تا القاعده و طالبان و از اخوان المسلمین و حماس تا اسرائیل، این حاکم‌نشین خلیج فارس رشته‌های ارتباطی خود را به همه طرف گسترده؛ بی‌توجه به حساسیت‌هایی که طرف‌ها بین خودشان دارند.

نگاه قطر به جمهوری اسلامی نیز در چارچوب همین مدل قرار داشته است؛ برای دوحه روابط طلبی گسترده، اصل بود، خواه نتایج آن علیه ایران باشد، خواه بنفع آن. البته اخیراً احساس می‌شد سوی دوم این نگاه بر سوی اول چربش نسبی یافته و همین چربش ریاض را برآشفته. راز این چرخش را باید دریافت.

ثابت می‌کند که قطر می‌خواهد نه فقط در اقتصاد، بلکه در سیاست و فرهنگ نیز کشوری آزاد و امروزی باشد. حساسیتی که کشورهای مرتجع برای بستن این شبکه بروز می‌دهند نشان می‌دهد که دولت قطر در این هدف خود چندان ناکام نبوده است. به همین دلیل است که وزیر امور خارجه قطر عقیده دارد پیشرو بودن و موفقیت قطر نسبت به دیگر کشورهای عرب دلیل اصلی خصومت‌ها با دوحه است. این سخن یعنی آنکه تبدیل ثروت ملی به آزادی‌های فراملی، یا اراده انتقال از یک سیاست خاندانی به یک سیاست آزاد به نیروی یک ثروت جهانی، تا حدی پیش رفته که خشم دولت‌های محافظه‌کار را برانگیخته و آنها را نسبت به امنیت خود بیمناک کرده است. اما آیا این کار مهم قطر نیاز به در نظر گرفتن یک تجربه پیشینی ندارد؟

باری، از دیگر سو اما ثابت شد که سیاست باز نگه داشتن کانال‌ها به همه جهات و درنوردیدن همه عرصه‌ها، گرچه برای یک دولت خیلی ثروتمند بازی خطرناکی نیست، اما به اندازه هزینه‌هایش دستاورد ندارد و مقاومت‌های خارجی هم پدید می‌آورد. وزیر خارجه قطر به همین حقیقت اشاره داشت هنگامی که درباره علل واقعی بحران اخیر به گونه پرمعنایی گفت "به نظر من کشورهای کوچکی که کارهای زیادی انجام می‌دهند، برای کشورهای بزرگ خوشایند نیستند".

بحران اخیر این معنا را در خود دارد که دولت قطر اینک مصلحت خود را در میزانی تواضع در اهداف بین‌المللی‌اش دانسته است. بنابراین بحران روابط دوحه با ریاض، گویای یک انتقال سیاسی بزرگ در تصور رهبران قطر از نقش و کارکرد خودشان است. به عبارت دیگر، درپرتو دشمنی

آنچه که بطور کلی بنظر می‌رسد، آن است که هدف قطر از گسترش روابط با همه‌جا اعم از دولت‌ها و غیر آن، نهایتاً می‌تواند کمک به استقرار یک خاورمیانه اقتصادی تر تا سیاسی - مذهبی تر باشد. در این راه بطور تناقض آمیزی، قطر از اخوان و سلفیون برای هدفی غیرمذهبی و مدرن استفاده ابزاری می‌برد. اگر چنین باشد، هدف قطر از گسترش روابط با همه‌جا و همه‌چیز، نهایتاً نمی‌تواند جز کمک به استقرار یک خاورمیانه دنیاگرایی متساهل باشد. این همان فرضیه یا بسته تحلیلی است که همه تحولات مربوط به بحران اخیر را در پرتو خود معنادار می‌کند. می‌توان تصور کرد که هدف قطر از همکاری‌اش با ترکیه برای سرنگونی بشار اسد نیز در همین مسیر بود، یعنی استقرار یک سوریه غربگرای فاقد حساسیت‌های سیاسی. اینکه این سرنگونی بشار اسد به ضعف ایران و تقویت اسرائیل می‌انجامد یا نه، در تقدم اول اهداف قطر قرار نداشت؛ چه اگر در تقدم اول بود، اساساً بحران کنونی در روابط این کشور با عربستان ایجاد نمی‌شد و حضور در ائتلاف غربی با همان شدت ادامه می‌یافت. قطر، شاید «جو-گرفته» ثروت خود، رسالت نوسازی (مدرنیزاسیون) سیاسی اجتماعی در کل منطقه خاورمیانه را برای خود قائل بود. تلاش دوحه برای مداخله و جهت‌دهی به خیزش‌های "بهار عربی" در راستای همین رسالت قرار می‌گیرد که آثار آن در لیبی، سوریه و مصر به روشنی مشاهده‌پذیر است. قطر نیروی پیش‌برنده مهمی در انقلابات بهار عربی بود.

اراده سیاسی حاکمان قطر روشن بود و هست: قطر نمی‌خواهد یک امارت‌نشین کوچک باشد که مثل حکومت ماقبل مدرن سعودی، همه‌جا با تحقیر و تمسخر از آن یاد شود. شبکه الجزیره خود به تنهایی



چندباره عربستان، آنها فهمیدند که بجای سیاست «گسترش بیرونی»، بهتر است تاحدی سیاست «تحکیم درونی» را پیش بگیرند. تاکنون «گسترش بیرونی» همانا همنوایی با سیاست‌های منطقه‌ای عربستان بوده است. اما اینک حاکمان دوحه که خود را شهری و متمدن و ریاض را برعکس خود می‌انگارند، در پیروی از سیاست‌های سعودی دچار پرسش‌های عمیقی شده‌اند: تبعیت، چرا؟ برای چه هدفی؟ تا کی؟

دولت قطر دریافت که برای سیاست «تحکیم درونی»، علاوه بر ترکیه، ایران نیز از گزینه‌های مفید و بلکه ناگزیر است. ایران همواره در مرکز صف‌آرایی سیاسی و آرایش قوای منطقه‌ای و ائتلاف‌ها بوده است. از ابتدای انقلاب اسلامی گفتمان ایران‌هراسی محور اصلی روابط سیاسی و تعامل دیپلماتیک و اتحادهای اقتصادی در منطقه خاورمیانه بوده است و در این مسیر شورای همکاری خلیج فارس با هدف راهبردی مقابله با ایران تشکیل گردید و همواره سیاست‌های ضدایرانی در کانون تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری آن قرار داشته است. لاجرم همواره ایران در کانون اصلی صف‌آرایی سیاسی و آرایش قوای منطقه‌ای بوده است. [حرف دول عرب درباره ایران همان سخنی است که اطرافیان نیچه درباره او می‌گفتند: نه می‌توان با او بود، نه می‌توان دور از او!]

علاوه بر سیاست جدید نگاه به خود، بحث اخوان‌المسلمین نیز ایران را به قطر (علاوه بر ترکیه) نزدیک می‌کند. رابرت گیتس تأکید کرده بود که غربیان در منطقه نباید به رابطه اخوان‌المسلمین با سلفیزم اهمیتی بدهند. اما ظاهراً این رابطه بی‌اهمیت نیست. همه کوشش دولت قطر ایجاد چنین رابطه‌ای

و سپس مدیریت آن بود. با همه ابهام و تنوع‌شان، نفوذ اخوان‌المسلمین در جهان اسلام قطعی و گسترده است. از این روست که بعد از بهار عربی کشورهای خلیج فارس نسبت به اخوان دست به عصا شدند. اما دولت قطر بجای ترس، آنها را برای حمایت از سلفیون مسلح و درواقع برای اهداف خود بکار گرفت. یک گزارش از همکاری قطر و ترکیه برای سازماندهی ۷۰۰۰ طرفدار اخوان‌المسلمین در کشورهای مصر، اردن، لیبی، و دیگر کشورها تا پایان سال ۱۴۴۰ هجری قمری سخن می‌گفت. امیر قطر حسب برخی گزارشها، اخیراً تهدید کرده بود که چنانچه اخوان‌المسلمین تحرکات خود را گسترش ندهند، منابع مالی آنها را قطع می‌کند.

این بکارگیری از آن روست که در واقع امر، ترسیم خط جداکننده میان اخوان و سلفیون ممکن نیست. اخوان در کشورهای خلیج فارس دارای تفکر اخوانی به شیوه سلفی آن هستند. آنها به لحاظ دینی و عبادی سلفی اما به لحاظ فکر و اثرگذاری در اجتماع غیرسلفی و ملایم و اجرایی هستند. شاید اخوانیون را بتوان سلفیون ملایم دانست. آنها حتی اصطلاح اخوان را به کار نمی‌برند و خود را میانه‌رو یا شاگردان قرضای معرفی می‌کنند.

عقاید اصولی اخوان تاحدی با هدف یادشده قطر هم‌نوایی دارد: پیروان اخوان‌المسلمین تقریباً در همه جا افرادی ضد-پادشاهی هستند که معتقدند قدرت نهایی در مردم نهفته است نه در دست یک خاندان. بی‌دلیل نبود که جنبش اخوان‌المسلمین با جمهوری اسلامی که حتی در سال‌های جنگ تحمیلی انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری را تعطیل نکرد، مجموعاً روابط حسنه‌ای داشت. همین تأکید اصولی اخوان بر حق مردم در قدرت، دشمنی ریاض

با این حال بحث منافع اقتصادی اهمیت درجه دوم دارد. اهداف یا نیازهای اقتصادی، رفتار دولت‌ها را تعدیل می‌کند و به عمل دولت‌ها جهت و شکل می‌دهد، اما هیچ‌گاه سیاست اصولی جدیدی خلق نمی‌کند. به گفتهٔ ریمون آرون رژیم‌های سیاسی براساس اهداف‌شان قابل مقایسه هستند. استراتژی هر دولتی را هدف اصلی آن دولت تعیین می‌کند نه منافع اقتصادی آن و نه شرایطی که این یا آن رفتار را در مقطع خاصی ضروری می‌سازد. هدف مرکزی دولت قطر گسترانیدن ثروت اقتصادی برای (نه فقط تحکیم بلکه) غنای اقتدار سیاسی است. این استفاده از ثروت اقتصادی برای تکمیل پروژهٔ قدرت سیاسی، پرنسپ دولت سعودی نیز هست با این تفاوت که سعودی‌ها منطقه‌ای می‌اندیشند و قطری‌ها در چرخشی جدید، اینک می‌خواهند درون‌گرایانه‌تر و محدودتر بیندیشند. پرنسپ دو دولت هم‌زمان مشابه و معارض یکدیگر است و اختلاف از همین‌جا می‌روید؛ همانگونه که اختلافات میان برادران یا همسایگان رخ می‌دهد نه میان افراد دور از هم.

بنابراین، اینکه قطر در نتیجه فشارهای کنونی ناچار به بازگشت از مسیر خود شود، تقریباً ناممکن است. رویکرد جدید قطر نه فقط غیرقابل بازگشت، بلکه فزاینده است؛ با این حال تغییر مسیر قطر نه چندان در حوزهٔ عمل بلکه بیشتر در ذهن و در نحوهٔ درک از مسائل منطقه‌ای است. البته تغییر ذهنیت نمی‌تواند نتایج عملی نداشته باشد. ذهنیت و رویکرد قبلی قطر به پیوندهای وسیع منجر می‌شد و رویکرد کنونی به گسست وسیع.

اگر اسرائیل و آمریکا، تردید و درنگ قطر را، خاصه در اجرای طرح‌های خاورمیانه‌ای غرب علیه ایران، مداوم و جدی ببینند، خشمگین می‌شوند و

با آنان و با قطر را توجیه می‌کند. اخوانی‌ها در مورد اقتصاد، زنان، اقلیت‌ها، سیاست مجموعاً دیدگاه‌هایی دارند که بنیادگذاران‌شان کوشیده‌اند تا حد امکان دیدگاه‌هایی باز و امروزی باشند.

ظاهراً بحث ریشه‌ها هم وجود دارد. امیر فعلی قطر شیخ تمیم بن حمد آل ثانی زمانی که ولیعهد بود، در جلسهٔ دیدارش با وزیر دفاع قبلی کشور گفته بود "ما این چند نفری که الآن اینجا هستیم نصفمان از قبیله بنی تمیم هستیم که این‌ها شیعه عراقی بوده‌اند و وقتی اجداد ما رفتند به نجد عربستان، وهابی برگشتند". امیر قطر یکبار هم به سفیر وقت ایران گفته بود: "شانزده پشت ما برمی‌گردد به همین بندر چارک در جنوب ایران". در ریشه خود ایرانی و شیعی بودن، می‌تواند سبب شده باشد که قطر با درک تفاوت اساسی بین رادیکالیزم شیعی و جهادیزم سنی، بخواهد هویت خود را، یعنی درون‌گرایی جدید خود را از جمله با ملاحظهٔ همین شکاف تعریف کند. توجه به ریشه‌ها البته یک بحث عینی و ملموس نیست، اما در عین حال بحثی مربوط به نحوهٔ دریافت‌هاست که این کم‌اهمیت نیست.

گرایش قطر برای داشتن روابط حسنه با ایران البته ظاهراً بحث هویتی نیست بلکه ریشه اقتصادی دارد. مثلاً دو کشور در مالکیت بزرگترین سفره گاز جهان (گنبد شمالی متعلق به قطر و پارس جنوبی متعلق به ایران) در زیر آبهای خلیج فارس با یکدیگر شریکند. ایران و قطر به ترتیب دومین و سومین ذخیره گاز جهان را (بعد از روسیه) در اختیار دارند. مقامات قطری خود تأکید کرده‌اند که اتخاذ سیاست‌های خصمانه نسبت به ایران با توجه به اینکه ۶۰ درصد درآمد قطر از همین سفره گازی تأمین می‌شود، عاقلانه نیست.



احتمال حمله نظامی یا کودتای کاخی افزایش می‌یابد و در اینجا بحث مناسبات نزدیکتر ایران و قطر به میان می‌آید. آنچه ایران در بحث قطر جستجو می‌کند مقدم بر منافع اقتصادی، تأثیرگذاری در روند تضعیف سلفیون در سوریه است. پرسش مقدم برای ج.ا. آن است که آیا اختلاف ریاض با قطر به کاهش مشارکت لجستیک قطر در جنگ سوریه می‌انجامد؟ آیا می‌تواند شرایط میدانی جنگ را بنفع محور مقاومت و سوریه تغییر دهد؟ از آن سو، اگر قطر بر رویکرد جدید خود یعنی نگاه به درون و برترانگاری و استقلال از اجتماع دول عربی که بی‌تردید آنها را نسبت به خود ارتجاعی و عقب مانده تصور می‌کند اصرار بورزد، آنگاه مهمترین چیزی که از ایران خواهد خواست، کمک تهران به تضمین و تحکیم حاکمیت آن از شر خطرهای خارجی است.

البته تهران باید از مذاکره قطر با عربستان استقبال نماید. این اقدامی ضروری اما صوری است. آنچه که اهمیت ماهوی دارد این قانون است: هر میزان ارزش استراتژیک قطر برای کاهش فشارها بر ایران بیشتر آشکار شود، به همان میزان حمایت‌های عملی ایران برای تضمین حاکمیت کنونی قطر ضرورت بیشتری می‌یابد؛ کاری که فعلاً ترکیه اردوغان به آن تعهد نشان می‌دهد. وضعیت طنزآمیزی خواهد بود اگر اردوغان در ذهن از ایران متنفر و در عمل مجبور به نزدیکی با آن باشد.

